

## جایگاه عقل در استنباط حکم

از بحث سنت که بگذریم، به بحث عقل می‌رسیم، یکی از منابع دینی عقل است. سؤال: آیا ما می‌توانیم به آن چیزی که عقل خود ما یا عقل دیگران می‌فهمد، اعتماد کنیم و بگوییم چون عقل ما فهمیده، پس دین هم یعنی همین چیزی که عقل ما فهمیده است؟ آیا در جایی که نه آیه‌ی قرآن و نه روایتی وجود دارد، عقل هر کس می‌تواند منبع شناخت دین باشد؟ اگر این‌طور باشد عقل هر کس چیزی می‌فهمد، می‌گوید عقل من فهمید، پس دین هم همان عقل است. در این‌جا یک ناهماهنگی پیش می‌آید که هر کسی بخواهد فهم خود را به نام دین عرضه کند. پس معلوم می‌شود مسئله‌ی عقل چنین نیست که بتوانیم بگوییم هر چیزی به عقل هر کسی می‌رسد، بگوید این دین است. این‌طور نیست. پس منظور از عقل چیست؟

## کاربرد عقل در شناخت و فهم دین

عقل دو کاربرد دارد: ۱- عقل به عنوان منبع شناخت دین، ۲- به عنوان ابزار شناخت. عقل به عنوان ابزار شناخت همان نیروی تفکر و اندیشیدن است. ما اگر بخواهیم قرآن را بفهمیم، باید با فکر و عقل بفهمیم، کسی که عقل ندارد، نمی‌تواند بفهمد قرآن چیست. اگر بخواهیم روایت را بفهمیم، باید عقل را به کار بگیریم. اگر بخواهیم اعتبار سند را بفهمیم، باید عقل را به کار بگیریم. بخواهیم متن را بشناسیم باید عقل را به کار بگیریم. علم درایه، علم اصول، دانش فقه، همه علمی هستند که با کمک خردورزی و اندیشه‌ورزی ایجاد شده‌اند. پس در اعتبار عقل به معنی خرد، اندیشه و تفکر، و به عنوان ابزار شناخت دین جای تردیدی نیست.

اما سوال اصلی در مورد عقل به عنوان یکی از منابع دین در کنار قرآن و سنت

است؛ در این معنی، مراد از عقل احکام عقل و برداشت هایی است که جدای از قرآن و روایات از سوی عقل مطرح می شود آیا این احکام و نظرات می تواند منبع مستقلی برای شناخت دین باشد یا خیر؟

عقل به این معنی هم خود دارای دو معنی است و دو ماهیت مختلف دارد که با یکدیگر کاملاً متفاوت اند که عبارتند از: عقل نظری و عقل عملی.

## تعریف عقل نظری

عقل نظری نیرویی است که با آن می توان به کشف و شناسایی واقعیت های عالم دست یافت. علوم تجربی همه بر این عقل متکی هستند. آیا چیزی به نام الکتریسیته وجود دارد یا نه، حقیقت آن چیست؟ آیا واقعیت است یا خرافه است. در علم فیزیک، در شیمی، در پزشکی، در نجوم، در تمام این علوم ما با استفاده از عقل نظری به دنبال واقعیت های گوناگون می گردیم. آیا زمین حرکت دارد یا حرکت ندارد؟ ستاره ها و سیاره های کهکشان راه شیری چگونه هستند. پس یک عقل داریم که وسیله ای برای کشف و شناسایی واقعیت ها است، به این عقل نظری می گوئیم.

## تعریف عقل عملی

عقل دیگری داریم که کاملاً با این عقل اول متفاوت است، شاید فقط اسم آنها مشترک باشد، آن عقل عملی است که وسیله شناسایی خوب و بد می باشد. مثلاً می گوئیم دروغ گفتن بد است، چرا؟ چون عقل ما می گوید. عقلی که می گوید دروغ بد است، آیا همان نیرویی است که قوانین فیزیک و شیمی را کشف می کند؟ نه، با هم هیچ ارتباطی ندارند. این چیزی است که ما بیشتر اسم آن را وجدان می گذاریم، می گوئیم ما در درون خود حس - حس وجدان - و فهمی داریم که به ما می گوید دروغ بد است.

آن عقل اول برای شناخت هست و نیست است؛ چه چیزی هست و چه چیزی نیست. این عقل دوم برای شناخت باید و نباید است. چه چیزی را باید انجام بدهیم، چه چیزی را نباید انجام بدهیم. پس دو نیرو در درون ما وجود دارد؛ این

نیروی دوم خوب و بد را به ما نشان می‌دهد و در نتیجه‌ی خوب و بد، این که ما چه تکالیف و وظایفی داریم، چه حقوقی نسبت به دیگران داریم. از همین عقل به دست می‌آید.

## گونه‌های مختلف عقل نظری

در همین عقل نظری ما می‌توانیم یک تقسیم‌بندی دیگری هم بکنیم: یک عقل نظری تجربی داریم، یک عقل نظری فلسفی داریم. ابزار کشف عقل نظری تجربی فقط تجربه است، علوم طبیعی چنین است، فقط با تجربه کار می‌کنند، با ابزار حس و تجربه. ولی عقل فلسفی با ابزار تجربه کار نمی‌کند، با استدلال برهانی کار می‌کند. این می‌شود عقل فلسفی و برهانی، یعنی یک فیلسوف برای این که بتواند احکام و قواعدی عقلی و فلسفی طراحی کند فقط نیازمند استدلال و برهان عقلی است و با تجربه کاری ندارد.

## مثالی برای برهان عقلی

مهم‌ترین قانون فلسفی امتناع اجتماع نقیضین است که اجتماع نقیضین محال است، دو امری که متناقض یکدیگر هستند، این‌ها نمی‌توانند در زمان واحد، در حال واحد و در موضوع واحدی با همدیگر جمع بشوند. مثبت و منفی، بود و نبود نمی‌توانند جمع بشوند. این یک برهان عقلی است، لازم نیست بیرون بیایند و این را در عالم تجربه آزمایش کنند. این را با استدلال عقلی ثابت می‌کند. فیلسوفان ده‌ها اصل فلسفی را با کمک استدلال‌های برهانی استخراج کرده‌اند.

## رابطه‌ی عقل و دین

حال سؤال اصلی این است که رابطه‌ی عقل نظری و عملی با دین چیست؟ آیا عقل و دین با هم تضاد دارند یا مکمل یکدیگر هستند؟ آیا اصلاً عقل می‌تواند جای دین بنشیند؟ این سوال را ابتدا در مورد رابطه دین و عقل نظری بررسی می‌کنیم.

عقل تجربی می‌خواهد واقعیات را کشف کند، دین هم در بعضی موارد واقعیات

را به ما می‌گوید. آن بخشی از دین که ما با واقعیات سر و کار داریم، اعتقادات ما است. خدا وجود دارد، وحی و نبوت به عنوان یک واقعیت وجود دارد، زندگی پس از مرگ به عنوان یک واقعیت وجود دارد. بحث‌های اعتقادی بیشتر بحث‌های شناخت واقعیت است. علم تجربی در این‌جا چه می‌گوید؟

## عدم تعارض دین و علوم تجربی در متافیزیک

اگر از علم تجربی سؤال کنیم آیا زندگی پس از مرگ و عالم برزخ وجود دارد یا نه؟ این‌جا ممکن است علم یک چیزی بگوید و دین چیز دیگری بگوید. در این‌جا باید بگوییم آن چیزی که نظر دین است، اگر جزء مسائل متافیزیک است که ربطی به عالم طبیعت ندارد، مثل همین عالم برزخ، حیات بعد از مرگ، مثل وحی و نبوت، که اموری فرامادی هستند. در این مسائل متافیزیک یعنی ماوراء طبیعت و فراماده بین دین و علوم تجربی اصلاً اختلاف نظری ایجاد نمی‌شود، به چه دلیل؟ چون حوزه‌ی آن‌ها با هم متفاوت است، ربطی به هم ندارند. علم فیزیک و علوم تجربی که ابزارش تجربه است، فقط می‌تواند در مورد امور مادی اظهار کند و بگوید آیا واقعیت دارد یا ندارد. اما چیزی که فراتر از عالم ماده و خارج از دسترس علوم تجربی است، علوم تجربی نمی‌تواند درباره‌ی آن اظهار نظر کند، وقتی نتوانستند اظهار نظر بکنند، دیگر اختلافی ایجاد نمی‌شود. اگر از یک عالم فیزیک یا عالم تجربی سؤال کنید: آیا عالم برزخ وجود دارد یا ندارد؟ او باید چه جوابی بدهد؟ باید بگوید نمی‌دانم. او می‌گوید نمی‌دانم، دین می‌گوید وجود دارد، این‌ها با هم اختلافی ندارند. اگر یک عالم تجربی کند گفت وجود ندارد، او اشتباه کرده است، حرف غیر علمی زده است. چون فراتر از آن دانش خود اظهار نظر کرده است. پس در تمام مطالبی که مربوط به ماوراء طبیعت است، بین علم تجربی و دین هیچ برخوردی وجود نخواهد داشت.

## تقابل علم و دین در امور تجربی

به سراغ چیزهایی بیاییم که امور طبیعی و تجربی است، یعنی مربوط به امور عالم ماده است. اگر در این‌جا علم یک اظهار نظری کرد و دین هم اظهار نظری دیگر

کرد و بین این‌ها اختلاف نظر به وجود آمد چه باید کرد؟ مثلاً ما یک روایت یا یک آیه‌ی قرآنی داریم که حضرت آدم اولین انسان است و قبل از او انسانی نبوده است، خداوند انسان را با خلق کردن حضرت آدم آفرید. از آن طرف علم تجربی بر اساس کاوش‌های علمی خود می‌گوید حیات در عالم ماده از تک‌سلولی شروع شده و به تدریج تکامل پیدا کرده تا گیاه بوجود آمده و سپس حیوان و حیوان هم تبدیل به انسان شده است. پس انسان امروز با آدم آغاز نشده است. این‌جا اختلاف نظر و تضاد در یک موضوع طبیعی میان علم و دین به وجود می‌آید، آفرینش جسم انسان یک بحث مادّی و طبیعی است. در چنین اختلا این اختلاف نظر چه باید گفت؟

## تأثیر داروین‌یسم بر تفکر مسیحی

می‌گویند در تاریخ اندیشه‌ی غربی نظریه‌ی داروین بزرگترین ضربه را به تفکر مسیحیت زده است. نظریه‌ی داروین که مطرح گشت و پذیرفته شد، کلّ تفکر مسیحیت زیر سؤال رفت که مسیحیت و تورات، قرن‌ها به ما می‌گفت انسان مخلوق برتر هستی و محور عالم و برگزیده خداوند است ولی حالا معلوم شده فرزند همین حیوانات است! می‌گویند این بحث در تاریخ اندیشه‌ی جدید غربی بسیار مهم بوده است.

## راهکار اختلاف نظر دین و دانش تجربی

در مورد تعارض میان علم و دین در این موضوعات طبیعی اولاً باید دید آن نظریه‌ای که دانش تجربی به ما می‌دهد، آیا آن نظریه کاملاً قطعی است یا خیر؟ باید گفت غالب نظریات تجربی، قطعی نیستند. در فلسفه‌ی علم گفته می‌شود علم تجربی یعنی علم ابطال‌پذیر. ابطال‌پذیری جزء اصول علم تجربی است، یعنی هر زمانی ممکن است این نظریه نقض بشود. نظریه‌ای که در هر زمانی می‌تواند نقض بشود، نظریه‌ی پایداری نیست. ما فقط از آن بهره‌برداری علمی می‌کنیم، ولی به عنوان یک باور و یقین نمی‌توانیم روی آن بایستیم. بنابراین نظریه‌ای که ابطال‌پذیر است و یقینی نیست، نمی‌تواند ناقض یک نظریه‌ی دینی باشد. به

عنوان مثال همین نظریه‌ی داروین که صدها سال به عنوان اوج نظریه‌ی زیست‌شناسی طبیعی مطرح بود، الآن از سوی بعضی دانشمندان جدید زیر سؤال رفته است، می‌گویند: نه، این ثابت نیست، قرائن و شواهد جدیدی پیدا شده که آن نظریه را زیر سؤال برده است.

## ترجیح نظریات قطعی علمی بر روایات

ام‌اگر دیدیم یک نظریه‌ی علمی در یک بحث طبیعی قطعی و یقینی است مثل حرکت زمین به دور خورشید، اگر روایاتی در مقابل وجود داشته باشد باید آن نظریه‌ی علمی را ترجیح بدهیم. چون موضوع، موضوع تجربی است. اما نظریه دینی چه می‌شود؟ ممکن است سند روایت و انتسابش به معصوم مشکل داشته باشد؛ ممکن است راوی سخن معصوم را درست نفهمیده باشد و یا روایت بر معانی دیگری قابل حمل باشد.

## رابطه‌ی دین و عقل فلسفی

فلسفه‌ی اسلامی که هزار سال دانشمندان بزرگی مثل بوعلی سینا، خواجه نصیر و ملاصدرا روی آن کار کردند، مبانی آن کاملاً با دین هماهنگ است. به خصوص در تفکر علمای شیعه، چون دانشمندان شیعه تفکر عقلی داشته و با فلسفه مشکلی ندارند. فیلسوفان بزرگ تاریخ ما معمولاً خود عالمان بزرگ دینی بودند. بر خلاف جریان اهل سنت، و برعکس جریان کلیسا و یهودیت که یک تضادّی با عقل داشتند، در عقل فلسفی ما می‌بینیم هیچ تضادّی بین دین و آن اصول فلسفی وجود ندارد. لذا ما در بحث فلسفه‌ی برهانی میان دین و فلسفه مشکل اساسی نداریم و آنها همسو و هم جهت هستند.

## رابطه‌ی عقل عملی و دین

به سراغ عقل عملی می‌آییم. در عقل علمی که بحث خوب و بد است، دو حوزه‌ی دین است که با این عقل عملی مرتبط است: ۱- حوزه‌ی اخلاق دینی، ۲- حوزه‌ی احکام دینی. این دو حوزه‌ای است که به عقل عملی مربوط می‌شود.

## رابطه‌ی اخلاق عملی و اخلاق دینی

بخش زیادی از روایات ما و آیات قرآن مربوط به بحث‌های اخلاقی است. «آن

شکرُ لی و لِوَالِدَیْکَ»<sup>[۱]</sup> قرآن می‌فرماید: ای انسان، شکر گزار خدا باش و

شکر گزار پدر و مادرت. بسیار جالب است که در این جا پدر و مادر در کنار خدا قرار گرفتند. این آیه یک دستور اخلاقی محکم است.

در این جا هم باید گفت دستورات اخلاق دینی و اخلاق علمی کاملاً همسو و

همراه هستند و تقریباً بین آن‌ها ناسازگاری نیست. اخلاق علمی است که از

قدیم بوده است، ارسطو در مورد اخلاق کتاب مهمی دارد که الآن حفظ شده،

نزدیک سه هزار سال از آن می‌گذرد. مبانی که ارسطو در اخلاق خود آورده با

اخلاق دینی ما سازگار است. بعد هم روی این علم اخلاق کار شده، مدام تقویت

شده، بال و پر گرفته، ولی همچنان همسو و همراه حرکت کردند.

## برخورد لیبرالیسم با اخلاق

در جلسات گذشته گفتیم نظریه‌ی جدید اندیشه‌ی غربی لیبرالیسم کاملاً مسیر

مبانی اخلاق را منحرف کرده و آن را به مسیر دیگری برد. اخلاق لیبرالی اخلاق

تاریخ بشر نیست. آمدند اخلاق جدیدی پایه‌گذاری کردند، گفتند: اصلاً یعنی چه

دروغ بد است؟ ما بد و خوب نداریم، هر چیزی که برای شما لذت ایجاد

می‌کند، خوب است، چیزی که دوست ندارید، بد است. این فکر، سابقه‌ی چندین

هزار ساله‌ی اخلاقی که امتیاز بشریت بوده و به آن افتخار می‌کرده که انسانیت

یعنی اخلاق را نفی کرد؛ گفتند انسانیت یعنی چه؟ اخلاق یعنی چه؟ فقط لذت و

نفع است، آن هم نفع خود شما، آن چیزی که به نفع من است، برای من اخلاقی

می‌شود. آن چیزی که برای شما خوب است، برای شما اخلاقی می‌شود. اگر

متضاد هم هستند، مشکلی ندارد. پس برای آن‌ها مهم نیست. در اینجا ما به این

اخلاقی که فقط در آن نسبت است و هیچ پایه و اساسی ندارد، کاری نداریم.

اخلاقی که بشریت در طول تاریخ روی آن ایستاده، به عنوان اخلاق انسانی،

اخلاقی که برگرفته از انسانیت انسان است، یعنی انسانیت را به عنوان یک



حقیقت قبول دارد، بعد می‌گوید این انسانیت یک منش و اخلاق، یک راه و رسمی را به انسان می‌آموزد، این می‌شود آن اخلاق عملی. این اخلاق عملی با دین سازگار است و مشکلی ندارد.

## ناسازگاری عقل عملی و دین در احکام

مشکل و بحث اصلی در بخش رابطه عقل عملی با احکام دینی است که به حوزه‌ی تکالیف، وظایف و حقوق مربوط است. این‌جا ناسازگاری زیادی وجود دارد، یعنی می‌توانیم بگوییم بیشترین ناسازگاری بین دین و بین عقل انسان در این حوزه است. امروز می‌بینید بیشترین اعتراضاتی که به دین می‌شود در بحث حقوق بشر است؛ می‌گویند دین حقوق زن را رعایت نمی‌کند، حقوق ادیان دیگر را حق آزادی انسان‌ها را رعایت نمی‌کند و یا این که با منع هم‌جنس‌گرایی حقوق جنسی انسان‌های دیگر را رعایت نمی‌کند. امروز در جهان غرب هم‌جنس‌بازی به عنوان یک حق بشری پذیرفته شده است و اسلام را محکوم می‌کنند که چرا این حق هم‌جنس‌بازی را برای یک انسان نمی‌پذیرد. جزء آن لیست محکومیت‌هایی که سالانه ایران را محکوم می‌کنند، یکی این است. ذکر هم می‌کنند که این حق را رعایت نمی‌کنند.

## بررسی تضاد عقل عملی و دین

امروز چیزی به نام عقل بشری مطرح است و برای این عقل بشری یک دستوراتی یا یک قواعدی در نظر می‌گیرند که با دستورات دینی ناسازگار و متضاد می‌شود، آیا واقعاً این تضاد وجود دارد یا ندارد؟ اگر وجود دارد، حق با کدام طرف است یا چگونه می‌شود آن را حل کرد؟ این‌جا باید گفت با آن تعریفی که ما از عقل عملی می‌کنیم، عقل عملی یعنی آن نیرویی که در انسان وجود دارد و به انسان می‌آموزد که راه و رسم زندگی چیست. و این که چگونه باید زندگی کرد. الان می‌خواهیم وجود خود را تحلیل کنیم که این نیروی درونی در ما که عقل عملی نام دارد بر چه اساسی به ما می‌گوید ظلم نکن، حسد نوز، کینه‌ورز نباش، در مورد دیگران اهل گذشت و فداکاری باش، هم‌نوع خود را



دوست داشته باش و امثال این‌ها. این نیرو با چه معیاری چنین دستوراتی به ما می‌دهد؟ طبعاً باید بگوییم یک معیاری به نام انسانیت است. ما انسان هستیم، یک هویت انسانی داریم، شخصیت انسانی و وجدان انسانی داریم. این شخصیت انسانی ما که در حیوان نیست، ولی در بین همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، این چنین نیازی را دارد. این انسانیت بین همه‌ی انسان‌ها مشترک است. پس ما یک وجه مشترک انسانی و انسانیت داریم که این انسانیت در درون ما چنین مطالباتی را از ما دارد. پس باید بگوییم عقل عملی یک نیروی مشترک است، این نکته‌ی مهمی است. عقل عملی که می‌خواهد به ما راه و رسم زندگی را بدهد، یک نیرویی است که در همه‌ی انسان‌ها به صورت مشترک وجود دارد.

### تفاوت دستور عقلی و سلیقه‌ی اجتماعی

حال، اگر یک نظری را یک گروه، مردم یک زمان دادند و گفتند این کار بد است ولی مردم زمان دیگری آن را قبول نکردند، اختلاف نظر به وجود آمد چه باید کرد؟ در این صورت، اگر یک چیزی را مردم یک دوره و یا یک ملت و کشور به عنوان خوب یا بد قبول دارند و مردم دوره‌ی دیگر و یا ملت و کشور دیگر آن را قبول ندارند. دیگر نمی‌توانیم به این برداشت مردم یک عصر بگوییم حکم عقل عملی انسان و دستوری بر اساس بشریت. بلکه باید بگوییم سلیقه‌ی اجتماعی یک دوره.

پس ما یک دستور عقل انسانی داریم و یک سلیقه‌ی اجتماعی. سلیقه‌های اجتماعی دوره به دوره فرق می‌کند، زندگی انسان‌ها دستخوش تغییر است، دوره‌های مختلف، جوامع مختلف شرقی و غربی داریم، متناسب با نیازهای منطقه‌ای، آب و هوایی و چیزهای دیگر سلايق اجتماعی فردی فرق می‌کند، ولی دستور و حکم عقل انسانی میان ملت‌ها و دوره‌ها و عصرها تفاوتی نمی‌کند، چون برخاسته از انسانیتی است که حد مشترک میان همه انسان‌هاست. پس در پاسخ به این سؤال که علت تعارض بین احکام دین با حقوق و تکالیف اجتماعی چیست می‌گوییم باید دید این تضاد در کجا ایجاد می‌شود؟ آیا بین

دین و سلیقه‌ی اجتماعی مردم یک عصر و یا یک ملت تعارض ایجاد می‌شود یا بین دین و دستورات مشترک عقل انسانی تضاد ایجاد می‌شود؟ اگر اولی باشد، سلیقه‌ی اجتماعی نمی‌تواند حاکم بر دین بشود. سلیقه‌ی اجتماعی است، نسل قبلی ندارد، نسل فعلی دارد، ممکن است نسل بعد نداشته باشد. مردم یک جامعه دارند، مردم جامعه‌ی دیگر ندارند. این تفاوت‌ها به این معنی است که عامل این درک عقلی آن حقیقت انسانی مشترک نیست بلکه یک چیز عارضی است، عرضی است، و در درون انسان اصالت و واقعیت ندارد. چیزی که اصالت ندارد، دین نمی‌تواند تابع آن باشد. اما اگر از نوع دوم بود یعنی تعارض با یک دستوری بود که برخاسته از عقل انسانی بود، این‌جا علمای شیعه معتقدند چنین تعارضی میان حقیقت دین و فهم مشترک همه انسان‌ها هیچ‌گاه پیش نمی‌آید مگر این‌که اشتباهی در فهم دین رخ داده باشد.

اگر یک دستور عقل انسانی مشترک بود، دین مسلّم با این همراه است. و اگر در جایی این دستور عقل انسانی مشترک بود و یک روایت ما برعکس آن بود، ما این روایت را کنار می‌گذاریم و این را اخذ می‌کنیم. چرا؟ چون این دستور مشترک عقل معتبر است، منبع دینی است. آن دستوری که از انسانیت انسان برخاسته باشد، منبع دینی می‌شود. چرا منبع دینی است؟ چون همان خدایی که دین را آفریده، عقل را نیز آفریده است.

### میزان اعتبار فهم مشترک انسانی

این فهم مشترک انسان‌ها چیزی است که خدا در انسان‌ها قرار داده است، این واقعیتی است که خدا به انسان داده، فهمی است که خدا به انسان داده است. پس معتبر می‌شود. پس اگر ما یک فهم مشترک انسانی نسبت به یک تکلیف و وظیفه داریم، این خودش یک منبع دینی است. ولی معمولاً آن چیزهایی که ما انسان‌ها در جوامع مختلف می‌فهمیم، سلیقه‌های اجتماعی است، معمولاً آن فهم مشترک نیست.

در اینجا باید اضافه کنیم که دستورات عقل مشترک انسانی به دستوران کلی

اخلاقی محدود است و وارد جزئیات نمی شود. در جزئیات، عقل مشترک انسانی دیگر راهنما نیست.

## لزوم ورود دین برای راهنمایی بشر

از این نکته اخیر به نتیجه‌ی دیگری در این بحث که چرا باید دین ما را راهنمایی کند می‌رسیم. اگر عقل انسانی مشترک می‌توانست نسبت به همه‌ی جزئیات زندگی ما را راهنمایی کند و دستورات جزئی صادر کند دیگر ما به دین احتیاجی نداشتیم. اگر این عقل مشترک انسان‌ها قدم به قدم به ما می‌گفت راه زندگی این است، به دین نیاز نداشتیم. خدا به ما عقلی داده بود و ما قدم به قدم ما را راهنمایی می‌کرد. ولی متأسفانه این‌طور نیست، دستورهای عقل مشترک یا همان وجدان انسانی دستورات کلی است. اما کمی که وارد جزئیات زندگی بشویم، دیگر این دستور عقل مشترک وجود ندارد و اختلاف نظر شدید میان عقل‌های بشری پیدا می‌شود. دروغ بد است، ولی وقتی وارد جزئیات می‌شویم، می‌گوییم: این‌جا چطور؟ آن‌جا چطور؟ اختلاف نظر پیش می‌آید، دیگر راهنمایی عقل ضعیف می‌شود. چون راهنمایی عقل در مسیر زندگی ضعیف می‌شود، در این‌جا دین به میان می‌آید.

پس با این که هر جایی که آن عقل مشترک انسانی ما را راهنمایی کند، دین دخالت نمی‌کند. خود خدا می‌گوید من به تو عقل دادم، با این عقل به جلو برو، دیگر نیازی نیست، با این وجود چون در این مسیر حرکت ما به سوی آن مقصد که همان مسیر زندگی و چگونه زندگی کردن است، عقل نمی‌تواند راهنمایی جزئی و خرد داشته باشد بناچار دین به کمک انسان می‌آید و او را راهنمایی می‌کند.

## دین کجا باید وارد شود؟

راهنمایی وحی و پیامبران کجا باید به کمک انسان بیایند و دست او را بگیرند؟ وقتی انسان در گرداب‌های تردید گیر می‌کند، هر کسی یک چیزی می‌گوید، راه‌های مختلف پیش پای انسان قرار می‌گیرد. چون در این‌جا دیگر راهنمایی

عقل کارایی و کارآمدی ندارد، دین در این جا دخالت می کند و جزئیات را به انسان یاد می دهد. چه در بحث اخلاق، رفتار، چه در بحث فکر و اندیشه، جزئیات را به انسان می گوید، چون اگر راهنمایی دین نباشد، انسان گرفتار اختلاف نظر می شود.

قرآن در اینجا می فرماید ما پیامبر فرستادیم: **«لَتُبَيِّنَنَّ لَهُمْ الَّذِي اُخْتَلَفُوا فِيهِ»**؛<sup>[۲]</sup> ای پیامبر، ما تو را فرستادیم تا برای مردم چیزهایی که در آن اختلاف پیدا می کنند، تبیین کنی. تا اختلاف پیدا نکردند نیازی به پیامبر نیست، ولی جایی در این مسیر چند راه متضاد به وجود آمد، انسان نمی داند از کدام راه برود، این جا هدایت دینی باید معرفی مسیر را تکمیل کند.

اگر خدا در این جا کمک نکند و انسان به بیراهه برود، در این جا ما می توانیم علیه خداوند اقامه ی دعوا کنیم، می توانیم به خدا اعتراض کنیم، خدا این اجازه را داده است. گفته اگر من پیامبران را نفرستم، شما می توانید به من اعتراض کنید. قرآن می فرماید: ما پیامبران را فرستادیم، **«لِيَلْأَنَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»**؛<sup>[۳]</sup> ما پیامبران را فرستادیم تا مردم علیه خداوند حجّت و استدلال نداشته باشند. اگر ما پیامبران را نمی فرستادیم، در این دو راهی ها گرفتار می شدند، نمی توانستند راه زندگی درست را پیدا کنند، این ها می توانستند در قیامت اقامه ی دعوا کنند. و عدل خداوند هم موجب می شود که خداوند محکوم بشود، چون خداوند بر اساس عدل رفتار می کند. در یک دادگاه اگر شخصی دلیلی آورد و شخص مقابل نتوانست جواب بدهد، محکوم می شود و ما می توانستیم خدا را محکوم کنیم.

بنابراین در بحث های مربوط به تکالیف و وظایف و حقوق انسان ها نسبت به همدیگر، حق ما نسبت به خدا چیست، حق ما نسبت به یکدیگر چیست، در خانواده، در زندگی سیاسی، در زندگی اجتماعی و روابط اقتصادی، در روابط فرهنگی، در آزادی های جنسی. آیا آزادی جنسی مطلق است؟ به هر طریقی می توانیم روابط جنسی داشته باشیم یا خیر، مسیر درست چیست؟ اندیشه ی

امروز می‌گوید آزادی مطلق است، هر گونه روابط جنسی مجاز است، هر کسی جلوی آن را بگیرد، محکوم می‌شود. اگر دین در این‌جا راه درست را معرفی نکند، انسان گرفتار می‌شود و نمی‌تواند راه درست را به سوی هدف زندگی پیدا کند.

تجربه بشری هم روشن می‌کند که بشریت همیشه در پیدا کردن راه درست زندگی بر اساس عقل خود دچار مشکل بوده است. همیشه انسان‌ها در سیاست اقتصاد و فرهنگ و زندگی اجتماعی مواجه با نظام‌های مختلف و متضاد فکری بوده‌اند که هر کدام انسان را به یک مسیری سوق می‌داده‌اند. یک نظام اجتماعی چیزی می‌گوید، نظام اجتماع دیگر چیز دیگری می‌گوید، در این‌جا اگر بین نظر دین و نظر یک گروه و یا یک مکتب که دوره‌ای حاکم شده تناقض ایجاد شد، نظر دین مقدم است، چرا؟ چون آن راهنمایی برخاسته از عقل مشترک نبوده، برخاسته از انسانیت نبوده، برخاسته از یک سلیقه‌ی اجتماعی، افکار انحرافی و تمایلات نادرست برای دوره‌ای حاکم می‌شود و انسان‌ها را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد و پس از مدتی هم از بین می‌رود یا تغییر می‌کند.

## دلیل انحطاط تفکر غرب

آن چیزی که امروز تفکر غربی را به سوی این انحراف در مسیر زندگی کشانده، این است که اصلاً برداشت آن‌ها از انسانیت عوض شده است؛ انسان یعنی همان حیوان پیشرفته، شکوفایی انسان یعنی همان لذت. چون فهم و بینش آن‌ها نسبت به انسانیت به اشتباه رفته، سلايق اجتماعی آن‌ها هم به انحراف رفته است. مسیر زندگی را به مسیری بردند که امروز می‌بینید، در تکنولوژی و عقل نظری جلو رفتند، ولی در عقل عملی در یک بیراهه گرفتار شدند؛ چگونه زندگی کنیم؟ هدف زندگی چیست؟ اصول در زندگی چیست؟ دنبال چه باید برویم و اهداف چه باید باشد؟ در این‌جا در یک بیراهه‌ای که بر اساس آن سلیقه‌ی اجتماعی انحرافی شکل گرفته، گرفتار شدند.

در بخش رابطه احکام دین و احکام عقل عملی این نکته را باید اضافه کنیم که اگر در یک شرایط خاص اجتماعی یک دستور صحیح دینی قابل اجرا نباشد. به طوری اگر آن دستور دینی را اجرا کنیم، مشکلات بیشتری در جامعه برای تحقق اهداف دین و سایر دستورات دینی ایجاد می‌شود، در این جا دین اجازه داده که متفکران دینی و یا نظام اسلامی آن دستور دینی را هم در آن مقطع خاص اجرا نکنند تا آن مشکل برطرف بشود.

## پایان

[1]- سوره ی لقمان، آیه 14.

[2]- سوره ی نحل، آیه 64.

[3]- سوره ی نساء، آیه 165.